



ماجرای زندانی شدن علامه حسن زاده آملی در عالم مکاشفه

یکی از درس‌های بزرگی که از سال‌ها حضور در محضر علامه حسن زاده آملی گرفتیم، سکوت و کم‌گویی ایشان بود، با آمدن استاد به محل درس هاله‌ای از سکوت بر مجلس حکمفرما می‌شد و تا آغاز رسمی درس، مجلس این چند دقیقه، مجلس سکوت بود.

یکی از درس‌های بزرگی که از سال‌ها حضور در محضر علامه حسن زاده آملی گرفتیم، سکوت و کم‌گویی ایشان بود، با آمدن استاد به محل درس هاله‌ای از سکوت بر مجلس حکمفرما می‌شد و تا آغاز رسمی درس، مجلس این چند دقیقه، مجلس سکوت بود.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، علامه حسن زاده آملی متولد 1307، روحانی مجتهد، عارف، فیلسوف متأله و مدرس دروس حوزوی است، وی که تاکنون 85 بهار را پشت سر گذاشته است، یکی از اساتید مطرح اخلاق است که در فلسفه، عرفان، فقه، اصول، ادبیات، ریاضیات، علم فیزیک و شیمی و بسیار علوم دیگر نیز تخصص دارد. بازخوانی سخنان اخلاقی این عارف بالله که در کتاب «اصراط سلوک« جمع‌آوری شده، خالی از لطف نیست.

*پرحرفی و قساوت قلب

شیخ طوسی از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «در غیر یاد خدا، زیاد سخن نگویند، زیرا سخن زیاد در غیر یاد خدا، سبب قساوت قلب می‌شود؛ چه اینکه، دورترین مردم از خدا کسی است که قساوت قلب داشته باشد«. شیخ طوسی این حدیث را به عنوان اولین حدیث کتاب «امالی« خود قرار داده است و این حکایت از عنایت خاص ایشان به آن حدیث و به این مطلب است.

شیخ کلینی نیز، آن را به اندک اختلافی از امام صادق(ع) نقل کرده است که امام صادق(ع) فرمودند: حضرت مسیح(ع) می‌فرمودند: «در غیر یاد خدا، زیاد سخن مگویند، زیرا کسی که در غیر یاد خدا زیاد سخن می‌گویند، قس‌القلب و سخت دل می‌شوند، گرچه خودشان ندانند«.

*مجلس سکوت!

حضرت استاد به حق عامل به این دستورالعمل هستند سنجیده و کم، ولی عمیق سخن می‌گفتند، در درس از سخنان حاشیه‌ای و زینت بخش پرهیز می‌کرده و گزیده گوی بودند و نغزپرداز و حقیقتاً مصداق این شعر که:

کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر

یکی از درس‌های بزرگی که از سال‌ها حضور در محضر استاد علامه حسن زاده آملی گرفتیم سکوت و کم‌گویی ایشان بود، با آمدن حضرت استاد به محل درس هاله‌ای از سکوت بر مجلس حکمفرما می‌شد و تا آغاز رسمی درس، این چند دقیقه، مجلس سکوت بود.

*دهان، باب الله است

آن روز نیز حضرت استاد به سالکان وادی عشق و معرفت هشدار دادند: دهان باب الله است، صادرات و وارداتش را کنترل کنید، دهان گوش جان است، سعی کنید چانه‌تان را عقل بچرخاند.

*بهترین جواب

یکی از شاگردان حضرت استاد در این زمینه این چنین می‌نویسد: حکیم فرزانه علامه حسن زاده آملی نقل فرموده است: که هر گاه کسی با مرحوم علامه طباطبایی به مسافرت می‌رفت تا از علامه سؤالی نمی‌کرد، علامه با احدی سخن نمی‌گفت.

باید دانست که هر پرسشی را نیز نباید پاسخ گفت و این نشانه معرفت است، روزی در محضر درس استاد علامه حسن زاده آملی از فیض معرفت آن حضرت بهره می‌جستیم، شخصی از استاد پرسشی کرد. استاد فرمودند: بسیار خوب! چون جلسه درس به پایان

رسید، آن شخص به استاد عرض کرد: آیا بسیار خوب هم جواب است؟ آقا فرمودند: بله و بهترین جواب همین بود!

***زندانی در عالم مکاشفه**

حضرت استاد در این خصوص مکاشفه‌ای را نقل می‌فرمایند: در سحر شب یکشنبه 5 مردادماه 1348 بعد از ادای نافله شب و نافله و فریضه صبح در اربعینی که ذکر جلاله «الله راquo; را هر روز بعد از نماز صبح به عددی خاص داشتم، بعد از این ذکر به توجه نشستم که ناگهان جاذبه و حالتی دست داد و بدن طوری به صدا در آمد و می‌لرزید، آن چنان صدایی که مثلاً تراکتور روی سنگ‌های درشت و جاده ناهموار می‌رود، دیدم که جانم از بدنم مفارقت کرد و متصاعد شد ولی در بدنی مثل بدن عالم خواب قرار دارد، تا قدری بالا رفت.

دیدم در میان خانه‌ای مانند پرنده‌ای که در خانه‌ای در بسته گرفتار شده است و به این طرف و آن طرف پرواز می‌کند و راه خروج نمی‌یابد، تخمیناً در مدت یک ربع ساعت گرفتار بودم و به این سو و آن سو می‌شتافتم، دیدم در این خانه زندانیم، نمی‌توانم به در بروم، سخنی از گوینده‌ای شنیدم و خود او را ندیدم که به من گفت: این محبوس بودنت بر اثر حرف‌های زیاد و بیخود تو است، چرا حرف‌هایت را نمی‌پایی!؟

من در آن حال چندین بار خدای متعال را به پیغمبر خاتم(ص) برای نجاتم قسم دادم و به تضرع و زاری افتادم که ناگهان چشمم به طرف شمال خانه افتاد که دیدم دریچه‌ای که یک شخص آدم بتواند به در رود برویم گشوده شد، از آنجا در رفتم و پس از به در آمدن چندین به سوی مشرق در طیران بودم و دوباره به جانب قبله رهسپار شدم.

و هنگامی که از حبس‌رهایی یافتم، یعنی از خانه به در آمدم، آن خانه را بسیار بزرگ و مجلل دیدم، که در میان باغی بنا شده است و آن باغ را نهایت نبود و آن را درخت‌های گوناگون پر از شکوفه سفید بود که در عمرم چنان منظره‌ای ندیدم.

و می‌بینم که به اندازه ارتفاع درخت‌ها در هوا سیر می‌کنم به گونه‌ای که رویم، یعنی مقادیم بدنم همه به سوی آسمان است و پشت به سوی زمین و به اراده و همت و فرمان خود نشیب و فراز و بسیار خدای متعالی را به پیغمبر خاتم و همه انبیاء قسم دادم که کشف حقایقی برایم دست دهد و در همین حال به خود آمدم.

آن محبوس بودن چند دقیقه، بسیار در من اثر بد گذاشت به گونه‌ای که بدنم خسته و کوفته شده بود و سرم و شانه‌هایم همه سخت درد گرفت و قلبم به شدت می‌زد.

***ذکر سکوت!**

روزی حضرت استاد در محفل درس فرمودند: یکی از دوستان می‌گفت، در مراقبتی که داشتم، مکاشفه‌ای روی داد به حضور حضرت رسول الله الاعظم(ص) شرفیاب شدم از آن حضرت ذکر خواستم، فرمودند: من به شما ذکر سکوت می‌دهم